

نویسنده ریشه مفاسد مزبور را در عرصه سیاسی می‌داند. در آن زمان دخالت در سیاست از نظر بسیاری از متدینان امری دنیوی و ناپسند شمرده می‌شد. از این رو تمامی روشن‌فکران و مبارزان از دوره مشروطیت تا انقلاب اسلامی عمده تلاش‌شان این بود که روحانیون را از قالب مسائل فردی و فرعی به صحنه سیاسی و مسائل کلان جامعه بکشانند و به این وسیله مشارکت و حساسیت مردم را در مسائل سرنوشت‌ساز برانگیزانند. نواب صفوی از دهه ۲۰ همواره به روحانیون انتقاد می‌کند که چرا نسبت به مسائل سیاسی بی‌توجه‌اند. او حتی عملاً دست به تدوین برنامه برای اداره حکومت می‌زند و برای همه امور جامعه از دیدگاه خود طرح و برنامه می‌دهد؛ راهی که بعدها گروه‌های سیاسی مبارز دنبال می‌کنند. به خاطر همین کناره‌گیری از مسائل سیاسی - اجتماعی طی دوران‌های طولانی رویکرد فقه و حوزه‌های علمیه شیعی به تدریج، عمدتاً منحصر به مسائلی شد که صرفاً جنبه فردی داشت. مسائل اجتماعی و سیاسی از دایره فقه و اجتهاد بیرون ماند. در رویکرد سنتی، معاصی و مفاسد همه به فرد برمی‌گشت. دروس فقهی عمدتاً به مسائلی می‌پرداختند که به حوزه زندگی فردی مربوط می‌شد. سال‌ها بعد که نوگرایان دینی و روحانیون تحول‌خواه در پی آسیب‌شناسی روحانیت و جامعه اسلامی برآمدند، به این مهم اشاره کردند. نوگرایان دینی برای کشاندن مردم سنتی به صحنه سیاسی - اجتماعی کوشیدند روحانیون و فقه حوزه را با مسائل اجتماعی و سیاسی آشتی دهند. سوق دادن مردم از بی‌تفاوتی نسبت به عرصه عمومی، به سوی دخالت فعال در این عرصه، لازم و اولین قدم‌های رفتن به سوی جامعه دموکراتیک بود. جریان فدائیان اسلام از خاستگاه و پایگاه سنتی - مذهبی برخاسته بود، اما در روند حرکت خود به نقد سنت روی آورده و رفته رفته با افکار نو و ترقی خواهانه آشنا شده و از پایگاه سنتی خود فاصله گرفته است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که فدائیان اسلام برخلاف عقیده طرفداران سنتی‌اش، جریان ناقد سنت و در چالش جدی با آن بوده و به سمت جریان‌های نوگرا و ترقی‌خواه سوگیری داشته است.

گزارشگر: ابوالفضل حسینی

## مفهوم‌شناسی مافیای قدرت سیاسی

امیر وحیدیان

مهری، ش ۳۷۷۲، ۲۹/۱۱/۱۳۸۷

بازتاب اندیشه ۱۰۷

گزارش‌ها

مفهوم «مافیای قدرت و ثروت» چند سالی است که در ادبیات سیاسی جامعه ما رواج پیدا کرده است؛ این مفهوم که بیشتر جنبه تخریبی داشت و به وجوه ناپیدای زندگی سیاسی و اقتصادی اشاره می‌کرد، تقریباً در میان همه جناح‌های سیاسی مورد استفاده قرار گرفت. آقای وحیدیان در این مقاله تلاش می‌کند تا از منظری شناخت‌شناسانه به واکاوی این مفهوم

بپردازد. معناشناسی مفهوم مافیای قدرت، تلاشی است برای مصداق‌یابی آن در جامعه سیاسی که حضور آن مانند سایر حوزه‌های مافیا، انحرافی است که ساختار اجتماعی را در کلیه ابعاد دچار تنش و آسیب می‌کند و روند دموکراتیک شدن ساخت اجتماعی را با موانع جدی مواجه می‌سازد. مفهوم مافیا را مانند هر مفهوم دیگر اجتماعی و سیاسی می‌توان از دو منظر جامعه‌شناسی و اندیشه‌شناسی مورد بررسی قرار داد. از منظر جامعه‌شناسی مفاهیم در بستر تعینات اجتماعی شکل می‌گیرند و بر همین اساس واجد ویژگی‌های خاصی با توجه به همان تعینات هستند، به گونه‌ای که وجه مشابه آن را فقط هنگامی می‌توانیم در زمان و مکان دیگری ببینیم که شباهت‌های ساختاری با جامعه‌ای که مفهوم مورد نظر در آن متولد شده، داشته باشد. از منظر جامعه‌شناختی، مافیا پدیده‌ای خاص است که نمی‌توان این مفهوم را به سادگی به مواردی که حداقل شباهت‌ها را به تعینات وجوددهنده آن دارد، تسری داد. در مقابل، رویکرد اندیشه‌شناختی تلاش می‌کند یک پدیده را از منظر مبانی فکری شکل‌گیری آن مورد مطالعه قرار دهد. به عبارت دیگر در این رویکرد، یک پدیده یا مفهوم منهای شرایط تاریخی و اجتماعی مورد واریسی قرار می‌گیرد و با تکیه بر اصول علم منطبق به ارزیابی صحت و سقم آن پرداخته می‌شود. به نظر نویسنده قبل از ارائه تعریفی درباره مافیای قدرت، این نکته قابل ذکر است که ارائه تعریف در مورد مفاهیم وضعی و قراردادی که عمدتاً در حوزه علوم اجتماعی و سیاسی نیز گستره وسیع‌تری دارد، تعریفی ریاضی‌گونه نیست که جنبه مطلق داشته باشد. این دسته از تعاریف نسبی هستند؛ به این معنا که منظر معرف، بستر تعریف، موضوع، روش و یا هدف‌مندی تعریف و مسائل دیگر در چگونگی تعریف مدخلیت دارد. به همین دلیل تعریفی که در این مقاله از مافیای قدرت صورت می‌گیرد؛ تعریفی نسبی است و لزوماً جامعیت و مانعیت تعاریف منطقی را ندارد. «مافیا، گروه‌هایی غیررسمی هستند که برای پیشبرد منافع خود، متوسل به اعمال نفوذ به شیوه‌های غیرقانونی می‌شوند.» اعمال نفوذ عمدتاً به سه شیوه اقناع، تطمیع و تهدید صورت می‌گیرد. گروه‌های ذی‌نفوذ از این جهت برای ساختار جامعه توسعه یافته با ویژگی‌های فوق، مفید و مغتنم هستند که تلاش می‌کند با توسل به شیوه اقناع منافع خود را محقق سازند. بسط فرهنگ اقناع‌گرایی در مناسبات اجتماعی باعث ترویج عقلانیت می‌شود؛ عقلانیتی که خود، بنیاد توسعه محسوب می‌شود. در مقابل، گروه‌های مافیا از دو شیوه غیرقانونی تطمیع و تهدید برای پیشبرد اهداف و منافع خود سود می‌جویند. بر همین اساس دو مفهوم مافیای قدرت و ثروت که مافیای قدرت از شیوه تهدید و مافیای ثروت از شیوه تطمیع استفاده می‌کنند، شکل می‌گیرد. با توجه به چنین تحلیلی می‌توان مافیای قدرت را این چنین تعریف کرد: «مافیای قدرت گروه‌های غیررسمی هستند که برای پیشبرد منافع خود متوسل به اعمال نفوذ به شیوه تهدید و ترور می‌شوند.» تهدید و ترور به مجموعه فعالیت‌هایی اشاره دارند که فاعلان آن تلاش می‌کنند با ایجاد رعب و وحشت در میان مردم و رقبای خود به شکل خشونت‌آمیز به اهداف سیاسی

خود برسند. مافیای قدرت از اشکال مختلف خشونت که شامل خشونت ابزاری، ساختاری و ایدئولوژیک است به خشونت ابزاری متوسل می‌شوند. تخریب شخصیت، پرونده‌سازی، اتهام، ضرب و شتم، گروگان‌گیری، بمب‌گذاری، قتل و... از جمله ابزارهای خشونت‌آمیزی هستند که گروه‌های مافیای قدرت از آنها استفاده می‌کنند، ناگفته پیداست که وجود چنین گروه‌هایی باعث قانون‌گریزی، بحران امنیت، افزایش ناکارآمدی دولت در اداره کردن جامعه، سلب اعتماد اجتماعی - سیاسی، تضعیف نهادهای جامعه مدنی، ترویج خشونت‌گرایی و... می‌شوند؛ عواملی که دموکراسی و توسعه‌یافتگی را تبدیل به سراب می‌کنند.

نویسنده در پایان این نکته را نیز قابل ذکر می‌داند که به کار بردن این صفت (مافیا) برای تمامی مخالفان در هر سطحی و تضعیف کردن و نهایتاً حذف آنان از فعالیت‌های سیاسی، فرایند رقابت مسالمت‌آمیز را که یکی از پایه‌های اصلی توسعه‌یافتگی محسوب می‌شود، مخدوش می‌کند و آن را به سمت و سوی خشونت پیش می‌برد. استعمال بی‌رویه و بی‌سند چنین الفاظی می‌تواند افکار عمومی را نسبت به فعالان و فعالیت‌های سیاسی بی‌اعتماد کند و موجب افزایش شکاف میان مردم و دولتمردان و همچنین کاهش حمایت‌های مردمی از نظام سیاسی شود.

گزارشگر: حسین احمدی

## نوگرایی، نوآوری، اصول و آسیب‌ها

گفت‌وگو با: علی‌اکبر رشاد

کیهان، ش. ۱۹۹۶، ۱۱/۱۷/۱۳۸۷

نوآوری را می‌توان عبارت از ابداع و به کمال مطلوب دانست. تجددگرایی در فارسی معادل مدرنیسم است. یعنی، تجددگرایی معادل اصالة التجدد است. رفتاری که نو بودن در آن به‌ذاته، موضوعیت دارد. مدرنیسم، رفتار و رویکردی است که نو بودن در آن، بالذات، مطلوب قلمداد می‌شود. در تجددگرایی و مدرنیسم، هر آنچه نو است خوب است و هر آنچه کهنه است، بد است. در نوآوری برخلاف تجددگرایی که ابهام به نفعی گذشته دارد؛ یعنی یک بستر و زمینه‌ای فرض شود که باید در آن نو آورد، یعنی به گذشته و اصل خویش اذعان کرد و با فرض داشتن یک پایه و مبنای اساس منطبق شخصی در آن قلمرو و زمینه نو آورده می‌شود. پس در نوآوری اصرار بر نفعی گذشته نیست، ولی در نوگرایی و تجدد، نفعی گذشته عنصری از عناصر مدرنیسم و تجددگرایی می‌باشد. یکی از دلایل ظهور دوره‌ای به نام دوره مدرنیته و سیطره سکولاریسم در غرب، ادامه حیات مسیحیت نارس و ناقص محرف و التزام غربیان به دین تاریخ مصرف تمام شده است؛ یعنی مسیحیتی که دارای عمر

بازتاب اندیشه ۱۰۷

گزارش‌ها